

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ()

(۱۶)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱۶)

فاروق ایزدی نیا

ایام هاء

خداوند در ایام سال روزهایی را به خود اختصاص داده است. مثلاً حضرت اعلی می فرمایند روز نوروز را خداوند به خود اختصاص داده و نام خود را بر آن نهاده و "یوم البهاء من شهر البهاء" خوانده و باید که مهمانی برگزار شود و حداقل نوزده ماده خوراکی (آلاء) باید بر سر سفره گذاشته شود. البته دقت شود که از 2001 ماده تجاوز نکند زیرا این عدد مستغاث است که یکی از القاب حضرت بهاء الله به معنی پناه دهنده است.

اما، آنچه که در زمره ایام سال محسوب نمی شود، چهار یا پنج روز است که بین ماه های هجدهم و نوزدهم قرار داده شده و به حضرت بهاء الله منسوب شده است. این ایام، یک اسم دارد و یک صفت. اسمش "ها" است و صفتش "اعطاء". یعنی در ایام ها، احبای الهی به "اعطاء" به خود، منسوبین، فقرا، دوستان و غیره می پردازند.



ORIGINAL

مقصود از ها، یعنی ه دو چشم، ها هویت است؛ یعنی نفس مبارک حضرت بهاءالله، مشیت اولیه، خالق کائنات، مبعث رسل، منزل وحی، و محل استفاضه حضرات مظاهر ظهور در گذشته و آینده است. حضرت عبدالبهاء درباره‌ها می‌فرماید:

"ه‌ها هویت دو چشم روشن بینا دارد و دو گوش شنوا. یک چشم متوجه و مراقب ملکوت ابهی است و مشاهده انوار ساطعه از افق اعلی می‌نماید و چشم دیگر ناظر به ملکوت ادنی است و ملاحظه آیات کبری می‌کند. آن چشم اول چنان پرنور و روشن است که ملکوت نور در او مقرر یافته و چشم ثانی وقتی روشن گردد که ملاحظه کند که انوار ذکر و اشعه فیض جمال قدم از وجوه احباءالله بر جمیع آفاق پرتو انداخته و ملکوت ادنی طبق افق ابهی و ملأ اعلی گشته." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 9، ص 211-212)

بنابراین، ها هویت، یعنی جمال ابهی، که این ایام را به نام مبارکش مزین فرموده، از افق اعلی ناظر است ببیند ما بندگان چه می‌کنیم. گاهی اوقات نگران است و گریان است؛ چه که اندازاتش، بیاناتش، هدایاتش، در این دنیای فانی پذیرفته نشده است. در بیانی از سه حرف نام خود، یعنی ب ه و الف اینگونه یاد می‌فرماید: "این ایام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده نوحه می‌نماید و ه‌ها مسکین از دو چشم می‌گرید و حالت با از ذکر خارج. مَا أَطَّلَعَ عَلَى اسرارِ اللَّهِ إِلَّا نَفْسَهُ. اوست عالم و دانا و قادر و توانا." (اشراقات، ص 160)

اما، ابدأ دوست ندارد احبایش قرین اندوه شوند و حتی اگر خطا کنند و عصیان نمایند میل او به ستر عیوب است نه کشف آن. در بیانی از قلم قدم نازل:

"یا عباد قسم به جمال محبوب این است رحمتی که همه کاینات را فرا گرفته. ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقت در احتراق. چه که لازال دوست نداشته احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند. اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً مغموماً به محل خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقرر اقدس باز گشت و به صیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد و ملائکه امریه به منظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحق یا نبیل قبل علی، احتراق قلب بهاء از تو بیشتر و ناله او اعظم تر. هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر به وفا بوده و عامل به شرایط آن." (مائده آسمانی، ج 4، ص 111)

لذا، در این ایام مبارک، می‌توان به ارتباط خودمان با اسم اعظم ابهی بیندیشیم و ببینیم چه می‌توانیم بکنیم تا در جهت نجات اهل عالم قدمی برداریم. این ایام عندالله قدر عظیم دارد. در قرآن کریم نیز به این حرف‌ها اشاره شده ولی به اشتباه به امر دیگری تعبیر شده که در بحث "هاء هویت" درباره آن بحث شده است و لزومی به تکرار ندارد. فقط این نکته ذکر می‌شد که جمال قدم اشارتی به همین مطلب دارند: "قد زیناً لیلۃ القدر بالهاء لیوقنن اهل البهء بهذا الاسم الأعظم العظیم. بها زین الفرقان من قبل و إذا ركب بالواو ظهرت الستة لو أنتم من العارفين." (یادنام مصباح منیر، ص ۳۹۴)

بنابراین، لیلۃ القدر به علت زینت یافتن به "ه" اهمیت یافته تا اهل بهاء به اسم اعظم یقین یابند. در همین بیان تصریح شده که قرآن نیز از قبل به این اسم مزین شده است. به نکته دیگری نیز اشاره دارند:

"و اما ما سئل فی لیلۃ القدر؛ قل قد ظهر یوم الأعظم و طاف حوله لیلۃ القدر بعد الذی أظهرناها و زیناها بطراز اسمنا المنیع... إنها زینت بما نزلها فیها الهاء التي أنشعبت منها بحور الأسماء." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۷)

راجع به تأثیری که حرف‌ها بر این عالم گذاشته و آن را از ظلمت خارج و به سوی نور هدایت کرده، کلامی از حضرت بهاءالله در دست است. در واقع همان نورانیتی که در لوح حضرت عبدالهء به آن اشاره شد که از احبای الهی انتظار دارند، در جمیع کائنات به نحوی، به اندازه استعداد و ظرفیت هر یک از آنها، وجود دارد. جمال مبارک می‌فرماید:

"فَاعْرِفْ مَقَامَ هَذِهِ الْحَرْفِ الْإِلَهِيَّةِ فِي مَقَامِ الْمَثَلِ مَقَامِ السَّرَاجِ كَمَا أَنَّ السَّرَاجَ يُوَقَدُ وَيَشْتَعِلُ فِي الْمَصْبَاحِ يَضِيءُ حَوْلَهُ وَأَطْرَافَهُ وَجِهَاتِهِ وَكَذَلِكَ فَاعْرِفْ هَذِهِ الْهَاءَ الْقَدِيمَةَ إِذَا تَوَقَّدُ فِي مَصْبَاحِ الْوَاوِيَّةِ أَيْ هَيْكَلِ الْأَزَلِيَّةِ يَسْتَضِيءُ بِهِنَّ السَّمَوَاتُ وَيَسْتَنُورُ بِهِنَّ كُلُّ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَكُلُّهَا يُطَلَقُ عَلَيْهِ حُكْمُ الشَّيْءِ مِنْ أَقْصَى مَرَاتِبِ الْمَخْلُوقَاتِ إِلَى ادْنَى مَنَازِلِ الْمَذْكُورَاتِ وَيَسْتَحْكِينُ كُلٌّ عَنْ هَذَا السَّرَاجِ النَّوْرِيَّةِ فِي هَذِهِ الْمَشْكُوتَةِ الْأَحَدِيَّةِ عَلَى قَدَرِ مَرَاتِبِهِمْ وَمَقَامَاتِهِمْ وَمَظَاهِرِهِمْ." (یادنامه مصباح منیر، ص ۱۷۵ / مضمون: پس مقام این حرف الهی را بدان در مقام تشبیه مانند چراغ است. همانطور که چراغ درون مصباح روشن و مشتعل می‌شود و اطرافش را روشن می‌کند، بدان که این هاء ازلی هم در مصباح حرف واو یعنی هیکل ازلی روشن می‌شود و آسمانها از آنها روشنی می‌یابند و جمیع اسماء و صفات و هر آنچه که به آن حکم شیء بشود، از عالی‌ترین مراتب مخلوقات تا پایین‌ترین سطحی که ذکر شود از آن کسب نور کنند و

همه آنها از این چراغ روشنی بخش در مشکات احدیه به اندازه مراتب و مقامات خودشان حکایت نمایند.)

بنابراین، آنچه که حضرت عبداله‌اء در آن لوح مبارک بیان کردند، دقیقاً همین موارد است که جمال ابی نور به عالم بخشید و مایل است که وجوه احباء از نور "هاء" بدرخشد البته هر کسی در حد و اندازه خود. نمی‌توان بر کسی خرده گرفت که کمتر برداشته یا نگر فروخت که بیشتر برداشته است. اصل بهره بردن از نور آن نورالانوار است. جمال ابی تصریح دارند: "اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است. دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یکی کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری. امروز نظر کل باید به اموری باشد که سبب انتشار امر الله گردد. حق شاهد و گواه است که ضرری از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احباب نبوده و نیست." (اقتدارات، ص ۲۲۱-۲۲۲)

در اینجا باید به هدایات حضرت بهاء‌الله در الواح نازله مخصوص این ایام نیز توجه نماییم. لطف لایتناهی حضرت بهاء‌الله آن است که این ایام را وسیله آماده ساختن احبای الهی برای ایام صیام است. زیرا در لوح اول که به صورت مناجات عزّ نزول یافته تصریح دارند که، "کلّ یوم منها جعلته مبشراً و رسولاً لیبشّر الناس بالایام الّتی فیها فرضت الصیام علی خلقک و بریتک لیستعدّ کلّ نفسٍ للقاءها." (تسبیح و تهلیل، ص 197 / مضمون: هر روزی از ایام هاء را خداوند مبشّر و رسولی قرار داد که مردمان را به ایامی بشارت دهند که در طی آن روزه بر خلق واجب شده تا همه مستعد دیدار آن ایام گردند.)

زیرا ایام صیام بسیار حائز اهمیت است. جمال قدم درود می‌فرستند بر کسانی که زحمت روزه را بر خود هموار می‌کنند. عین بیان مبارک چنین است، "صد هزار طوبی از برای نفوسی که مترصد امرند و زحمت صوم را لوجه‌الله حمل نموده‌اند؛ به قلیل قناعت کرده‌اند و از کثیر در سبیل خبیر گذشته‌اند." (لثالی‌الحکمة، ج 1، ص 184)

باری، مقصود دوم از ایام ها را در همان لوح مبارک اینگونه بیان می‌کنند، "یعین فی قلبه محلاً لها." یعنی در قلب خود جایی برای ایام صیام تعیین نماید. بنابراین، لازم است که به ایام صیام عشق و محبتی داشت که به نام و به یاد و در اجرای حکم خداوند به آن قیام نمود.

نکته سوم آن است که باید قلب را به نام خداوند جهت نزول ایام صیام تطهیر کرد. زیرا نکته سوم را اینگونه مطرح فرموده‌اند، "ویطهره باسمک لنزولها." نتیجه کلی آن که اجرای این حکم صرفاً برای ارتقاء

روحانی و معنوی انسان است نه فقط اجرای ظاهری آن. زیرا اجرای اوامر الهی برای آن است که نفوس انسانی به اوج تنزیه و تقدیس نائل آیند تا آن که در زمان عروج از این عالم قابل حضور در ساحت عزّ قدس الهی باشند.

دعای بعدی هیکل مبارک در این لوح آن است که خداوند به قلوب بندگانش که عرش محلّ استواء حضرتش، یعنی تجلّی اسماء و صفات او، و نیز محلّ اشراق برای ظهور انوار محبت الهی است نظر لطف و عنایتی بکند و قطراتی از دریای کرم خود بر آنها نثار نماید تا مظاهر اسم ها یا مظاهر اسم بهاء در میان خلائق بشوند.

نکته عجبی که در این لوح مبارک عزّ نزول یافته است آن که از خداوند می خواهند که احباء را، که به علّت حبّ و کسب رضای الهی به اجرای حکم صوم قیام کرده اند، از آنچه که نزد اوست محروم نفرماید و برای آنها آنچه را که سبب رضایت آنها از خداوند خواهد شد مقدر فرماید: "قَدِّرْ يَا اَلٰهِي لِكُلِّ عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ مَا يَجْعَلُهُ رَاضِيًا عَنْكَ وَ مَقْبَلًا اِلَيْكَ وَ مُسْتَقِيمًا عَلٰى اَمْرِكَ وَ شَارِبًا رَحِيْقَ الْوَحْيِ بِيَدِ عَطَائِكَ وَ طَائِرًا فِيْ هَوَاءِ عَشْقِكَ وَ حَبْكٍ عَلٰى شَأْنِ يَرِيْ مَا سَوِيْكَ مَعْدُومًا عِنْدَ اَشْرَاقِ شَمْسِ ظَهْوَرِكَ وَ مَفْقُودًا لَدٰى تَجَلِّيَّاتِ اَنْوَارِ وَجْهِكَ." (مضمون: ای خدای من برای هر یک از بندگانت مقدر فرما آنچه را که سبب رضایت آنها از تو، اقبال به سوی تو، استقامت بر امر تو شود و باده وحی را از دست عطای تو نوشند و در آسمان عشق و حبّت پرواز کنند به نحوی که غیر تو را در مقابل اشراق خورشید ظهورت نابود بینند و نزد تجلیات انوار وحی مفقود شمردند.)

در پایان لوح مبارک از برای احباء "خیر الآخرة و الأولى" از خداوند می خواهند. یعنی در واقع در این مناجات، جمال مبارک بهترین ها را برای احباء طلب می کنند. در لوح دوم است که به علّت تسمیه این ایام اشارتی دارند و این که امر به انفاق در این ایام فرموده اند: "هذه ايام الهاء و امرنا الكلّ ان ينفقوا فيها على انفسهم و على الذين توجهوا الى هذا المقام المرفوع." (مضمون: این ایام ها است و ما جمیع را امر کردیم که به خویشان و به کسانی که به این مقام بلند مرتبه توجه دارند انفاق نمایند.) در ادامه امر به ذکر خداوند می کنند: "ان اذكروا الله فيها ثم عرفوا قدرها لانها تحكي عن هذا الاسم الذي به سخّر الله الغيب و الشهود." (مضمون) در این ایام خداوند را ذکر کنید؛ سپس قدر این ایام را بدانید زیرا از این اسمی حکایت می کنند که به واسطه آن خداوند غیب و شهود را تسخیر فرموده است.)

جالب است که این ایام را مقدّس می دانند. این لوح دوم در ایام هاء نازل شده و اواخر آن به دو نکته اشاره دارند. یکی محلّ قرار گرفتن ایام هاء که فضلی از سوی خداوند است: "إننا جعلناها قبل"

الصَّيَامُ فَضلاً مِنْ عِنْدِنَا." و دیگر به تقدّس آن اشاره دارند، "إِنَّا أَنْزَلْنَا الْآيَاتِ وَأَرْسَلْنَاهَا إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَقْدَسِ الْمُحْمَدِ." (آیات را نازل کردیم و در این یوم مقدّس ستوده برایت ارسال داشتیم.) در مقابل، از مخاطب لوح می‌خواهند که به پاس این موهبت به شکر و ستایش خداوند بپردازد: "لَتَشْكُرَنَّ اللَّهُ رَبَّكَ وَتَذْكُرُهُ بِذِكْرِ يَتَّبِعُهُ بِهِ أَهْلُ الرَّقُودِ." (مضمون: تا به سپاس خداوند بپردازی و او را به ذکری ذکر کنی که خواب رفتگان بیدار شوند.)

در لوح سوم از خداوند می‌خواهند که به این نفوس، یعنی احبّاء، که "قد خضعت أعناقهم لأمرک و اخذوا کتابک بقوّتک و عملوا ما أمرنا به من عندک و اختاروا ما نُزِّلَ لهم من لدنک" اجر کسانی را عنایت فرماید که در دریای لقاءالله فرو رفته و به باده وصال نائل شده‌اند و دعا می‌کنند که، "تَقْدِرَ لهم خیر الدنیا و الآخرة ثم اکتب لهم ما لا عرّفه أحدٌ من خلقک." و در عبارت آخر از خداوند می‌خواهند که احبّاء را در زمره کسانی قرار دهد که در جمیع عوالم الهی طائف حول حضرتش و عرش او باشند.

بنابراین، ایّام‌ها فقط ایّام اعطاء و ایّام سرور و شادمانی نیست؛ بلکه دعا و نیایش به درگاه الهی است که آنچه جمال قدم در قالب دعا مطرح فرموده‌اند تحقق یابد. وقتی حضرت مسیح بیش از دو هزار سال پیش طریق دعا کردن را به حواریون آموزش می‌دادند در قالب بشارت به آینده بود که ملکوت تو بیاید و اراده تو آنچنان که در آسمانها است بر زمین کرده شود. وقتی فردی مسیحی از حضرت عبدالبهاء پرسید آیا زمانی این جهان روی آسایش به خود خواهد دید؛ حضرت عبدالبهاء در جوابش فرمودند آیا به گمان شما دعای حضرت مسیح بیهوده بوده است؟ فرد مسیحی خودش را جمع کرد و فقط پرسید پس میقات آن کی فرا خواهد رسید. حضرت عبدالبهاء فرمودند بستگی به همت شما دارد.

حال هم در این ایّام‌ها باید این مناجات‌های حضرت بهاءالله را بخوانیم و درباره آن تفکر کنیم و ببینیم چگونه می‌توانیم وسیله مطلوبی برای تحقق آن باشیم. اشاره به قلوب صافیه دارند؛ اشاره به خضوع و خشوع در پیشگاه حق دارند؛ اشاره به اجرای اوامر الهی و خودداری از مناهی دارند؛ اشاره به اتّحاد و اتّفاق دارند؛ اشاره به امانت و امانت‌داری دارند و بسیاری موارد دیگر که با مطالعه دقیق الواح و ادعیه ایام‌ها و ایّام صیام می‌توانیم به نقش خطیر خود در دنیایی بحران‌زده که شتابان به سوی سرنوشت اسفناک خود پیش می‌رود پی ببریم و تصوّر نکنیم هر کس مسئول خویشتن است؛ حضرت ولی امرالله اواخر ایّام حیات مبارک می‌فرماید:

"در این زمان که وضع دنیا در سراسر جهان و در سرزمین آن یاران پیوسته رو به وخامت می گذارد، احبّاء نباید در ارتقاء به مراتب عالیّه فداکاری و اخلاص و در توسعه خدمات امری و مخصوصاً تنبّه روحانی وقت خود را آنی از دست بدهند. این وظیفه ما است که به تعداد هر چه بیشتر و به هر اندازه که ممکن است هم نوعان خود را نجات دهیم تا قبل از این که بلایا و مصائب عظیم آنها را احاطه کند قلوبشان به نور پیام الهی منور گردد. نوع بشر ممکن است نومیدانه در گرداب این مصائب فرو رفته و نابود شود، یا این که در اثر آن پاک و طاهر و محکم گشته آماده خدمت به امر الهی گردد. در میان ظلمت این مصائب، هر زمان که فرا رسد، مؤمنین چون سراج های هدایت خواهند درخشید و بنا بر اهمیت خطیر خدمات تبلیغی در این زمان هر اندازه تعداد چنین مؤمنین بیشتر باشد البته بهتر خواهد بود." (گوهر یکتا، فصل نهم، ترجمه دکتر باهر فرقانی)

این هدایت حضرت ولی امرالله نیز راه را به ما نشان می دهد. هیکل مبارک می فرمایند، "هر اندازه که مجاهده سخت و دشوار به نظر رسد و هر قدر وظایف متعدّد و فرصت کوتاه شود و هرچه دورنمای عالم تاریک و منابع مالی جامعه ستمدیده و جوان قلیل و محدود باشد، نیروی جنود غیبی الهی که یاران می توانند از آنها استمداد جویند، بی اندازه و غیر قابل احصا است و اگر همت مستمر و کافی از طرف یاران معمول گردد و فداکاری لازم به طیب خاطر تقبل شود، این جنود آسمانی بی شک و بی درنگ به سوی آنان سرازیر خواهند شد و به یاری آنان خواهند شتافت." (همان)

کاربرد نماد حیوان در کتب مقدّسه

مقدمه

گاه در کتب مقدّسه مشاهده می شود که نفوس انسانی به مخلوقات حیوانی تشبیه می شوند. این تشبیه دو گونه است. قسمی مثبت است که تشبیه به حیواناتی است که نزد انسان مطلوب واقع می شوند؛ از آن قبیل است بلبل، به علت صوت زیبا؛ هُدُود که مظهر پیک است؛ دیک یا خروس که نمادی از اعلام ظهور شمس است. اما قسمت دیگر تشبیه به حیوانات موزیه است از قبیل افعی به علت اذیت و آزارش؛ انعام یا چارپایان به علت نبود عقل و خرد؛ دواب نیز به همان معنی است. البته در کتب ادبی نیز می توان این گونه تشبیهات را مشاهده کرد که منطق الطیر عطار در زمرة آنان است. در لغت نیز بعضاً مجازاً به این معنا آمده است. مثلاً گرگ به معنای بدجنس، درنده خو، بیرحم ذکر شده است (فرهنگ سخن، ذیل گرگ، معنای دوم). مار یا افعی نیز به معنی شخص موزی و بدجنس ذکر شده است (همان، ذیل مار، معنای دوم).

در برداشت‌های سطحی، یا با دید انتقادی، از این گونه بیانات و آیات گمان اهانت می‌رود. در حالی که ابداً در ساحت قدس الهی توهین به نفوس انسانی مطرح نیست. در آیات الهی مقام انسان بسیار متعالی محسوب شده و حتی به خود افراد انسان توصیه شده که قدر و مقام خویش را بدانند تا مبادا از مقام انسانیت ساقط شوند.

در این مقاله کوتاه سعی بر این است که علت استفاده از این عبارات بررسی شود. زیرا هرگز آیات الهی بدون علت و سبب عزّ نزول نیافته است.

مقام انسان

بی هیچ شک و شبهه‌ای مقام انسان بسیار متعالی است و آنچه در آسمان و زمین خلق شده از برای او بوده و هست تا در این عالم ترابی به کسب مقامات باقیه توفیق یابد و در زمان عروج از این عالم در کمال تنزیه و تقدیس باشد. حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "اختیار فرموده در بین کلّ اشیاء سلسله انسان را و ناطق فرموده او را به حمد و ثناء خود و ممتاز فرموده او را از ابناء جنس کلّ حیوانات به حمد و مجد خود و حبّ و معرفت ذات مقدّس خود." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره 82، ص 68).

در کلام حضرت بهاءالله، "انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود. شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضمیئه. مقامش اعلی‌المقام و آثارش مربی امکان." (کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، ص 400)

بنابراین، مقصود از خلقت کائنات انسان بوده تا به معرفت ذات الهی نائل گردد و معرفت ذات الهی مستلزم گذشتن از تمایلات نفسانی خویشتن و رسیدن به محویت تام است. تا از نفس فراغت حاصل نکند، امکان تقرّب به ساحت الهی و نیل به عرفان او برایش میسر نخواهد بود. جمال قدم در لوح عبدالغنی می‌فرمایند، "الیوم یوم عجز و ابتهال است. نیستی بحت محبوب بوده و خواهد بود و هر نفسی به این مقام فائز شد، عندالله از اهل مدائن بقا محسوب است. بسا از نفوس که به کلمه‌ای از سلطان احدیه محروم و ممنوع مانده‌اند." (اخبار امری، سال 43، شماره 4، تیرماه 1343 شمسی)

تصریح حضرت بهاءالله در کتاب عهدی بر عظمت مقام انسان و تأکید ایشان در لوح اتحاد بر عظمت آن، مشروط به شرایطی است که آدمی باید رعایت کند تا به آن حدّ از تعالی برسد که امکان حصول معرفت فراهم آید. حتی عدول از انصاف می‌تواند انسان را از انسانیت خلع کند، "ای علی بگو به

احبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن ... من لا انصاف له لا انسانیه له." (اقتدارات، ص 4-293)

شرایطی که در کتاب عهدی و لوح اتحاد مطرح شده کاملاً گویا و واضح است. "مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 400) و در لوح اتحاد بر عزت انسان شهادت می دهند، "انسان عزیز است، چه که در کل آیه حق موجود. ولكن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیره." (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص 396)

بنابراین در آثار الهی هیچ شک و شبهه‌ای در عظمت مقام و عزت انسان وجود ندارد. اما حفظ این مقام در دست خود او است. حضرت بهاء الله در لوحی ضمن تصریح بر عظمت شأن و مقام انسان او را بر حذر می دارند که مبدا کاری کند که از آنچه که برای او مقدر شده ممنوع شود: "یا لیت ترون ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم و سمو مقامکم. نسئل الله ان لا تمنعکم انفسکم و أهوائکم عما قدر لکم." (اقتدارات، ص 217)

در این بیان مشهود است که انسان ممکن است با تبعیت از نفس و هوای خویش، که در بیان حق تنها دشمن انسان محسوب است (کتاب مبین، ص 390)، از مقام انسانیت، یعنی عرفان ذات الهی هبوط نماید.

علت این تشبیه

در سطور بعد به لوحی از حضرت عبداله‌اء استناد خواهد شد که به چه علت از این تشبیه استفاده می شود. ذیلاً بیانی از حضرت ربّ اعلی نقل می گردد. از پیش به بیان مبارک استناد شد که انسان را از میان کلّ اشیاء برای معرفت خویش برگزیده است. حال می فرمایند:

"سگان هر ظهور قبل اگر مستشرق نگردند به ظهور بعد، حکم به لاشئ می فرماید. زیرا که وجود آنها خلق شده از برای محبت و معرفت ظاهر در ظهور و همین قدر که محتجب از این لطیفه ربّانیه و دقیقه الهیه شدند، حکم لاشئ در حق آنها جاری می گردد... تصور کن امروز که چه قدر ملل در فوق ارض هستند و کلّ لا اله الا الله می گویند و ذکر نبی خود بعد از ذکر توحید می نمایند و در کتاب خود اوامر و نواهی نبی خود را عاملند و عندالله حکم سلسله انسان بر آنها نمی گردد و بعد هم الی آخر لا آخر له به همین نظر ناظر شو که در هر ظهور عرفان آن ظهور و مظاهر در آن ظهور و اوامر و نواهی آن ظهور

سبب احتجاب تو نگردد از ظهورات ما لانهایه بعد که خداوند حی لم یزل متجلی بوده و هست." (مجموعه آثار حضرت ربّ اعلی، شماره 82، صفحات 69 الی 71).

حضرت عبدالبهاء درباره مقام و موقف انسان توضیحی می‌فرمایند که با نقل آن به این مختصر پایان داده می‌شود:

"انسان نوع ممتاز است. زیرا دارنده کمالات جمیع اجناس است... کمال مخصوص دارد که کائنات سائر محروم از آند و آن کمالات عقلیه است پس اشرف موجودات انسان است. انسان در نهایت رتبه جسمانیست و بدایت روحانیات یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت... جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال جنبه حیوانیت دارد و جنبه ملکیت... پس اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است بر قوای شیطانیه که عین نقص است غالب شود اشرف موجودات است اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود انسان اسفل موجودات گردد... ما بین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباین و تضاد و تخالف مثل نوع انسان نیست... جمیع کمالات و فضائل صفت انسان است و جمیع رذائل صفت انسان... انسان آیت کبرای الهی است یعنی کتاب تکوین است زیرا جمیع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظل تربیت مربی حقیقی بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر گردد نور الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی شود مهبط الهامات ربّانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانی گردد جامع رذائل حیوانی شود مصدر شوون ظلمانی گردد." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل 64 [سد])

اولاد افاعی یا افعی زادگان

در کلام حق، بشر در جمیع قوا با حیوان شریک است و فقط روح انسانی و قوای عقلیه است که ما به الامتیاز او از حیوان است. این روح برای معرفت الهی خلق شده و در صورتی که به هدف از خلقتش نائل نشود، در همان حد حیوان باقی می‌ماند.

اولین تشبیه به حیوان را در آثار یحیی معمدانی مشاهده می‌کنیم که در کلامی خطاب به فریسیان و صدوقیان می‌فرماید، "ای افعی زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید." (انجیل متی، باب 3، آیه 7) در این مقام یحیی تعمید دهنده صریحاً به آنها می‌گوید که در حد حیوان هستند زیرا درخت وجود آنها دارای ثمره نیکو نیست و آنها را وعده می‌دهد که، "هر درختی که ثمره نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود." (همان، آیه 10).

در جای دیگر مشاهده می‌کنیم حضرت مسیح نیز به کلامی مشابه تکلم می‌فرماید، "وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیاء را بنا می‌کنید... ای ماران و افعی‌زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد. لهذا الحال انبیاء و حکماء و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کجایس خود تازیانه زده از شهر به شهر خواهید راند." (انجیل متی، باب 23، آیات 29 الی 34)

در کلام حضرت مسیح نیز واکنش مردمان با فرستادگان خداوند است که آنها را تا حدّ حیوان تنزل می‌دهد و خلعت انسانیت را از آنها سلب می‌نماید.

حضرت بهاء‌الله نیز اصطلاح "اولاد افاعی" را به کار برده‌اند: "وعدۀ ظهورالله در این اراضی بوده. این است وادی قضا و ارض بیضاء و بقعۀ نورا. در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است. ولکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیرمقبول، به شأنی که در بعضی از مقامات به اولاد افاعی ذکر شده‌اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی به اعلی‌النداء ندا می‌نماید و کلّ را به غایة قُصوی و ذروهٔ علیا و افق اعلی می‌خواند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، طبع اول، ص 221).

در بیان دیگر از قلم جمال قدم نازل، "حق الیوم در ارض موعوده ظاهر و بر کرسی مذکور جالس. این ارضی است که به ارض مقدّسه در فرقان مذکور و همچنین در کتب قبل و ندای انبیاء در این پیدا مرتفع ولکن اهلش به اولاد افاعی مذکور و مسطور؛ و این مظلوم مابین این گروه جمیع احزاب را به حق جلّ جلاله دعوت می‌نماید. طوبی للفائزین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص 373)

در کلام دیگر ظهور سرّ کلام حضرت مسیح را بیان می‌فرمایند: "در این کلمۀ حضرت روح تفکر نما. در مقام خطاب به مردمان می‌فرماید، «یا اولاد افاعی».. امروز سرّ آن کلمۀ مبارکه ظاهر شد. چه که بعد از ظهور و نزول آن هیکل نورانی از سمآء مشیت ربّانی کلّ از او اعراض نمودند و به اوهامات خود تمسک جستند مگر نفوسی که به سمع و بصر حقیقی فائز شدند. اولئک اولیاءالله فی الأرض و حضروا تلقاء الوجه و طافوا عرشه العظیم." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 19، ص 181)

بنابراین، کاملاً مشهود است تشبیه به حیوانی مانند افعی، نه از جهت اهانت به نفوس انسانی است، بلکه تنزل درجهٔ آنها از مقام انسانیت و انهماک در نفسانیات است که آنها را از عرفان به آن مظهر ظهور الهی باز داشته و به مقام حیوانیت رسانده است.

چهارپایان یا انعام

اصطلاح "انعام" که جمع "نعم" و به معنی چهارپایان است در قرآن کریم نازل شده است. در سوره اعراف (7)، آیه 179 در شأن کسانی که دلهایی دارند که با آن در نمی‌یابند و دیدگانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشه‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، می‌فرماید، «اولئک کالأنعام بل هم أضلّ. اولئک هم الغافلون.» کاملاً مشهود است که علت اطلاق این کلام به آنها به علت غفلت آنها از ذات الهی است. آنها نه کلام حق را می‌شنوند و نه نور الهی را مشاهده می‌کنند.

در سوره فرقان (25) آیات 44 و 45 نیز آیه مشابهی در وصف کسانی عزّ نزول یافته که هوای نفس خود را بر معرفت الهی ترجیح داده‌اند: «أرأیت من اتخذ إلهه هواه. أفأنت تكون علیه وکیلاً. أم تحسب أن اکثرهم یسمعون أو یعقلون. إن هم إلا کالأنعام، بل هم أضلّ سبیلاً.» در اینجا به صراحت کلام می‌فرماید که اینگونه نفوس مشرکند و فاقد عقل و گوش جهت درک کلام الهی و وصول به معرفت او. آنها مانند چارپایانند، بلکه گمراه‌تر از حیوان.

اما، خود قرآن شهادت داده که اگرچه خداوند انسان را به "احسن تقویم" خلق فرموده، اما به "اسفل سافلین" راجع فرموده است. این بیان به خوبی خلقت شریف انسان و آنچه را که خود او برای خویش انتخاب کرده نشان می‌دهد. زیرا کسانی را که به عرفان الهی نائل شده‌اند از این گروه مستثنی می‌فرماید و پاداشی بی‌کم و کاست و بی‌منت برای آنها مقدر می‌نماید: «لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم ثمّ ردّناه اسفل سافلین إلاّ الذین آمنوا و عملوا الصّالحات أجر غیر ممنون.» (سوره تین [95]، آیات 6-4)

حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می‌فرماید: "در میان کائنات ذی‌روح را اراده و اختیاری است حرکت و اکتسابی، حیوان در اسفل درجات ذی‌روح است ولی چون مؤید به عقل و هوش نه، اگر حرکتی مخالف نظم طبیعی نماید در این غرور معذور؛ زیرا به مقتضای طبیعت متحرک و اسیر غیر متمسک. اما انسان که اشرف کائنات ذی‌روح است و متحرک به اراده و مؤید به عقل و هوش، لهذا باید در جمیع کمالات فائق بر کائنات باشد و اگر از این موهبت محروم به‌غایت مقدوح و مذموم و بدترین نوع حیوان؛ «اولئک کالأنعام بل هم أضلّ سبیلاً». زیرا موهبت پروردگار را به هدر داده و مانند شجره زقوم ثمر تلخ بار آورده. هیچ کائی از کائنات مواهب الهیه را از دست ندهد جز انسان که جواهر بواهر الطاف بی‌پایان را از دست دهد و از نادانی به دام و شست افتد. این است که در آیه مبارکه می‌فرماید «لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم ثمّ ردّناه اسفل سافلین.» و اگر از این دام رهائی یابد و از این درد صفائی گیرد مظهر «الذین آمنوا و عملوا الصّالحات» گردد و مطلع فیوضات شود و

مشرق انوار «خلق الله آدم على صورته و مثاله» گردد یعنی صورت رحمانیه شود و مظهر فیوضات ربانیه. (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 105)

تشبیه به جُعَل و خنزیر

انسان دارای قوه شامه نیرومندی است که نفحات الهی را از فواصل بعیده تشخیص می دهد. نمونه آن اویس قرنی است که از یمین رائحه طیبه ظهور الهی در مکه را استشمام کرد و به عرفان حضرت رسول اکرم نائل آمد. اما، کسانی که تابع نفس و هوای خویش می شوند، قوه تشخیص را از دست می دهند و به این علت است که حضرت بهاء الله در مقام سؤال از نفسی از احباء الله به نام محمد رضا می فرمایند، "هل رأیت بأنَّ الجُعَل یشتا قُ إلى نفحات المسک؟" (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 84، ص 158). و در مقامی که انسان قوه تشخیص کوثر حیوان را دارد، خنزیر که مایل به خوردن فضولات است چگونه توان تشخیص آب حیات را خواهد داشت. دیگر بار سؤال است که مطرح می شود، "هل رأیت ... الخنزیر یشرب من کوثر الحیوان." (همان). و سپس شهادت می دهند که اینان به جنس خود خو می کنند و اگر به نظر حقیقت در نفوس بشریه نگاه شود، البته حقیقت وجود آنها که اعراض از حق است دون انسان مشاهده شود (همان).

در عبارتی دیگر از اصطلاح کلب و خنزیر استفاده می کنند. در این بیان طلعت ابهی اشاره دارند که نظر به عدم استعداد ناس مظهر ظهور با اشراق تمام ظاهر نمی شود. زیرا ناس تحمل آن را ندارند. در این کلام چنین نازل: "فَوَالَّذِي تَحَرَّكَ الْكُلُّ بِأَمْرِهِ لَوْ أَجِدُ النَّاسَ عَلَي مَا خَلَقْنَاهُمْ لَفَتَحْتُ أَبَابِ الرَّحْمَةِ وَالْمَعَانِي لِيَشْهَدَنَّ كُلَّ الْأَسْرَارِ بِأَبْصَارِهِمْ وَيُسَخِّرَنَّ كُلَّ الْبِلَادِ بِأَسْمَاءِ رَبِّهِمْ وَلَكِنْ إِنَّكَ تَرَى أَنْخَلَقَ وَتَسْمَعُ مَا يَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ، لِذَا مَنَعَ الْفَضْلُ إِلَّا عَلَي قَدْرِ الَّذِي أَنْتُمْ تَجِدُونَ تَرَشُّحَاتِهِ وَكَانَ رَبُّكَ عَلَي ذَلِكَ شَهِيدٌ وَخَبِيرٌ ، وَإِنَّا لَوْ أَظْهَرْنَا نَفْسَنَا أَرْزَيْدَ عَمَّا أَظْهَرْنَا لَأَحَاطَتْنَا الْكِلَابُ وَالْخَنَازِيرُ." (لثالی الحکمة، ج 1، ص 61 / مضمون: سوگند به کسی که حرکت کل به امر او است اگر ناس را انطور که خلق کردیم می یافتیم، هرآینه بانی از ابواب رحمت و معانی را می گشودیم تا جمیع اسرار را به چشم خود ببینند و جمیع بلاد را به اسم پروردگارشان تسخیر نمایند. ولی تو خلق را می بینی و آنچه را که بر زبانشان جاری می شود می شنوی. بنابراین، فضل ممنوع شد مگر به اندازه ای که شما ترشحاتی از آن بیابید و خداوند بر گفتار من گواه است. اگر ما خود را بیشتر از آنچه که ظاهر کردیم، آشکار می نمودیم، سگها و خوکها ما را احاطه می کردند.)

تشبیه به دواب

دواب در لغت جمع "دابه" به معنی چهارپایا یا هر گونه جنبنده در ارض است. معین آن را به چهارپایا و حیوان بارکش معنی کرده است.

این تشبیه در قرآن کریم ذکر شده است. در سوره انفال (آیات 21 و 22) خطاب به کسانی که به خداوند و رسولش ایمان آورده‌اند می‌فرماید که مانند کسانی نباشید که گفتند شنیدیم اما نمی‌شنوند. زیرا بدترین جنبندگان (یا حیوانات) نزد خداوند کسانی هستند که نمی‌شنوند و گنگند و درک نمی‌کنند: "لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ." جالب است که در ادامه می‌فرماید اگر خداوند خیری در آنان سراغ داشت به آنان گوش شنوا می‌داد و اگر هم به آنان گوش شنوا داده بود باز هم اعراض می‌کردند.

کاملاً مشهود است که به چه علت این تشبیه صورت می‌گیرد و موضوع فقط در عدول آن نفوس از شرایط انسانیت است و بس. حضرت بهاء‌الله نیز خطاب به معرضین همین اصطلاح را به کار می‌برند، "یا مَلَأَ الْمُشْرِكِينَ لَوْ تَفْتَخِرُونَ بِإِبْقَاءِ اسْمِكُمْ بَيْنَ الدَّوَابِّ أَوْ ذَكَرْتُمْ بَيْنَ الْأَنْعَامِ، فَافْتَخِرُوا لِأَنَّ شَأْنَكُمْ هَذَا وَشَأْنَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَكُمْ مِنْ دُونِ بَيْنَةٍ وَلَا كِتَابٍ عَزَّ عَظِيمٌ." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 125) اگر مدار افتخار مشرکین به بقای اسم و ذکرشان بین "دواب و انعام" است، این در شأن آنها و پیروان آنها است که بدون هیچ دلیل و برهانی از آنها تبعیت می‌کنند. یعنی از عرفان الهی محرومند و به نفس خود راجعند.

تشبیه به ذئب و رقشا

در اصطلاحات دینی، مؤمنین به هر ظهور از آن جهت که باید در تحت حمایت شبان باشند به "اغنام" تشبیه می‌شوند که محتاج حمایت الهی هستند تا مورد هجوم گرگها (ذئاب) واقع نشوند. فی‌المثل در انجیل جلیل می‌خوانیم که حضرت مسیح خود را شبان و پیروان را گوسفندان نامید. موقعی که زمان شهادت ایشان نزدیک شد به حواریون فرمود، "همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنان که مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند." (انجیل متی، باب 26، آیه 31). زمانی که آن حضرت حواریون را برای هدایت خلق فرستاد، بنی اسرائیل را گوسفندان گم شده خواند، "این دوازده را عیسی فرستاده بدیشان وصیت کرده گفت، از راه امتهام مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید. بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید." (همان، باب 10، آیه 6-5). در همین مقام است که مخالفانش را "گرگ" می‌نامد، "هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان

می فرستم." (همان، آیه 16) حضرت مسیح مأموریت الهی خود را جمع کردن گوسفندان گم شده اسرائیل اعلام فرمود، "فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل." (همان، باب 15، آیه 24)

این اصطلاح در آثار حضرت بهاء‌الله نیز به کار رفته است. در این میان آن که به قتل و غارت اغنام الهی پردازد، طبق همین بیان حضرت مسیح که در بالا ذکر شد، گرگ است که در آثار الهی با اصطلاح "ذئب" از آنها یاد شده است.

در کتاب مستطاب اقدس (بند 91) خطاب به ارض طاء می‌فرمایند، "لو یشاءُ یبارکُ سریرک بالذی یحکمُ بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرقت من الذئاب، إنه یواجه أهل البهآ بالفرح و الإنبساط. ألا انه من جوهر الخلق لدی الحقّ علیه بهآ الله و بهآ من فی ملکوت الأمر فی کلّ حین."

بنابراین، فرد عادل که خداوند بر کرسی حکومت ارض طاء بنشانند که اغنام الهی را از گرگان حفظ نماید، او مورد استقبال اهل بهاء قرار گرفته نزد حق از جواهر خلق محسوب است. در اینجا کاملاً معنای "ذئب" معلوم است و هیچ ارتباطی با اهانت به کسی ندارد. هر نفسی که به تبعیت از نفس و هوای خود به اغنام الهی حمله ببرد و آنها را مورد ضرب و شتم و قتل و غارت قرار دهد در حکم "ذئب" است.

زمانی که در یزد به قتل عام بهائیان پرداختند و سپس به جشن و پایکوبی پرداختند، حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به جناب آقا علی احمد از احبای آن دیار چنین فرمودند:

"هوالمشرق من افق البیان ... إن الذئب یعوی فی ارض الیآء و ینوح فیها المقربون بما ورد علی اصفیاء الله و امنائه. لعمرالله گرگ‌های عالم یوسف‌های حقیقی را دریدند و سر بریدند. آیا عدل الهی این ظلم را قبول فرماید؟ لا و نفسه الحق سوف يأخذ الظالمین بقهرٍ من عنده..." (بیضاء نورا، تألیف دکتر وحید رافتی، ص 28)

موقعی که شیخ محمدباقر خون محبوب الشهداء و سلطان الشهداء را ریخت و سلطان ایران هیچ اعتراضی به این ظلم و ستم نکرد، حضرت بهاء‌الله عدل او را مورد انتقاد قرار دادند: "انا سمعنا بأن ممالک الايران تزینت بطراز العدل. فلها تفرسنا وجدناها مطالع الظلم و مشارق الاعتساف." (آثار قلم اعلی، ج 2، طبع بمبئی، ص 157)

در اینجا ذئاب را به کسانی تعبیر می‌فرمایند که صراط الهی را رها کردند و بدون هیچ دلیل و برهانی طریقی را که شیخ محمدباقر در پیش گرفت تبعیت نمودند. در همین جا است که سلطان را به علت ترس از سر و صدای "ذئاب" سرزنش فرمودند: "هل السلطان اطلع و غض الطرف عن فعلک أم اخذه الرعب بما عوت شرزمة من الذئاب الذين نبذوا صراط الله ورائهم و اخذوا سبيلک من دون بينة و لا کتاب." (همان)

در وقایع ارض صاد، شیخ محمدباقر که اقدام به قتل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء نمود از این لقب برخوردار گشت و در لوح مبارک برهان تصریح شد. (همان، ص 158) جالب است که در لوحی او را با گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند که یوسف را دریده است مقایسه کرده اولی را مبرا از این تهمت و دومی را سزاوار این عنوان می‌دانند، "يا ايها الذئب إن الرسول يسئلك عن ابنه. أين يوسف الرسول و أين قرّة عين البتول. تالله قد وقع الإفتراء على الذئب الأول و هذا الذئب أكل ابن الرسول أمام وجه الغافلين." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص 466)

در همین لوح مبارک برهان، میر سید محمدحسین، امام جمعه اصفهان، که در وقوع شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء با شیخ محمدباقر هم‌دست بود، به "رقشاء" (مار گزنده) ملقب شد و حضرت بهاءالله از او سؤال فرمودند، "انصفی یا ایّتها الرّقشاء بأیّ جرم لدغت ابناء الرسول و نهبت أموالهم." (همان، ص 158). در لوح دیگری می‌فرمایند که حضرت فاطمه سراغ فرزندانش را از رقشاء می‌گیرد و او را به علت غره شدنش سرزنش می‌فرمایند، "قل یا ایّتها الرّقشاء إن البتول تسئلك عن بناتها؛ بینی ما أفتیت علیهنّ ... قد غرّت الرّقشاء بما رأّت نفسها إمام الذّین كفروا بالله ربّ العالمین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص 466)

تشبیهات مثبت

تشبیه همواره ناظر به وجوه منفی نفوس نیست. گاهی اوقات ناظر به صفات مثبت است و حتی مظاهر ظهور نیز در مقام تشبیه به بعضی از حیوانات مثل زده شده‌اند. هر کدام از این تمثیل‌ها به دلیلی بوده است.

مثلاً احبّای الهی به اغنام تشبیه می‌شوند. به دلیل آن که همواره گرگان در صدد رساندن اذیت و آزار به آنها هستند و لابد حافظ و حارسی نیاز دارند که در اینجا خداوند و مظهر ظهور او در مقام شبان ظاهر می‌شوند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ذکر بلایا و مصائب و رزایا نموده بودی و فریاد و فغان کرده بودی. حق با شماست اگر خون بگری سزاوار است زیرا چنین ظلمی تا به حال وقوع نیافته نفوس مقدسی از اغنام الهی در نهایت مظلومیت گرفتار گره‌های درنده گشتند و مبتلای کلاب گزنده با وجود این که در مدت حیات خاطری را نیاززدند و به افسردگی کسی راضی نشدند؛ جفاکاران دست تطاول گشودند و ذره‌ای رحم نمودند تالان و تاراج نمودند حلقها بریدند و قلبها دریدند و خونها ریختند تن‌ها را پاره پاره نمودند و اجساد را بسوختند و اطفال و نساء را نیز شهید نمودند اما مظلومان در نهایت انقطاع و انجذاب فریاد یا طویی و یا بُشری زدند و خندان و شادمان جان در ره جانان فدا کردند..." (نار و نور، عبدالبهاء، ص ۵۰)

در مورد احبّاء و اژه "غزال" نیز به کار رفته است. زیرا بی‌آزار است و زیبا و در زمره حیوانات کریمه محسوب است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای یاران این زندانی، مصائب متتابعه بر شما وارد و مشقّات عظیمه حاصل و مظلومیت کُبری وارد. اهل عدوان دست تطاول گشودند و به جور و ستم برخاستند. گرگان قصد اغنام الهی نمودند و کلاب غزالان بر وحدت را اذیت و جفا خواستند. ولی خیر نبینند و فایده و ثمر نیابند از برای ایشان خسران مبین است و از برای شما موهبتی عظیم..." (حضرت عبدالبهاء، (نار و نور، ص ۶۷)

البته اغنام را شبانی لازم است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان و به جمیع اغنام خود در نهایت الطاف..." (پیام ملکوت، ص ۵)

اعضاء بیت‌العدل هم در مقامی شبان و حافظ و حارس محسوب می‌شوند. در کتاب اقدس (بند 52) نازل، "یا رجال العدل کونوا رعاة اغنام الله فی مملکتہ و احفظوهم عن الذئاب الذین ظهروا بالاثواب کما تحفظون ابنائکم کذلک ینصحکم الناصح الامین."

حتی افراد هم می‌توانند شبان اغنام الهی گردند. حضرت عبدالبهاء در لوحی کوتاه با استفاده از شغل ابوذر غفاری می‌فرمایند، "هو الله ای بنده" حق ابوذر غفاری شبانی بود پر فغان و زاری ولی نور هدایت یافت و به ظلّ ممدود حضرت رسالت روحی له الفدا شتافت و کار خویش بساخت و مانند بلبل معانی و مطرب رحمانی در گلبن ربّانی آهنگ خوشی بناخت تو نیز چنگ و چغانه آسمانی به چنگ آر و نغمه‌ای بنواز که اهل سراق ملأ اعلی به وجد و طرب آیند تا مانند هم‌نام خویش شبان اغنام الهی گردی و علیک التّحیة و الثّناء ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج 6، ص 118)

دیک، به معنای خروس، چون در هنگام فجر ندا می‌کند و مردمان را به بیداری فرا می‌خواند، پیامبر الهی نیز به او تشبیه شده است. کبوتر نیز از طرفی در زمان حضرت مسیح مظهر حامل وحی و از طرفی مظهر صلح و دوستی است. لذا به صورت "ورقا" و "حمامه" برای تشبیه مظهر ظهور به کار رفته است. جمال قدم می‌فرماید، "سَبْحَانَ الَّذِي أَظْهَرَ نَفْسَهُ لِمَنْ فِي الْعَالَمِ وَ أَنْطَقَهُ بِمَا هُوَ الْمَسْطُورُ فِي لَوْحِ حَفِيظٍ، إِنَّهُ لَكِتَابٌ الْأَعْظَمُ بَيْنَ الْأُمَمِ وَ صِرَاطُهُ لِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ، إِنَّهُ لَهُوَ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ وَ الْكِتَابُ الْمَخْتُومُ وَ لَكِنَّ النَّاسِ أَكْثَرُهُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ، بِهِ ظَهَرَ مَا هُوَ الْمَكْنُونُ وَ بَرَزَ مَا هُوَ الْمَقْصُودُ فِي عِلْمِ اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ، وَ بِهِ دَلَّعَ دِيكَ الْعَرْشِ وَ غَرَّدَتِ الْوَرَقَاءُ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْغَفُورُ الْكَرِيمُ." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 147)

بلبل، عندلیب، هدهد، عنقا نیز برای تشبیه مثبت به کار برده شده و مظهر عشق و عطوفت و لحن ملیح و مؤثر است. معروف‌ترین مورد در کلمات مکنونه است که می‌فرماید، "ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگرین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محلّ مپذیر...".

در عبارتی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین می‌خوانیم، "ای بلبلان گلزار هدایت و ای هدهدان سبای عنایت وقت جوش و خروش است و هنگام نغمه و آهنگ است دلتنگ منشینید و محزون و دلخون بخشید پرواز به اوج علاء نمائید و آغاز آواز در گلشن هدی نمائید قصد سبای رحمن کنید و آهنگ ریاض حضرت منان اگر در این بهار الهی نغمه نسرائید در چه موسمی آغاز ساز نمائید و به گلهای معانی همدم و همراز گردید." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 13، ص 28 / شماره 55، ص 243)

جمال قدم می‌فرماید، "ای بلبلان الهی از خارستان ذلت به گلستان معنوی بشتابید * و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید. مرده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده * چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد * و گوشها را مرده دهید که هنگام استماع آمد * دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد * و هدهدان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده...". (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۳۳۴)

کلام آخر

همانطور که ملحوظ افتاد، به کار بردن تمثیل حیوانات در آثار الهی در هر دور صرفاً به علت توجه به معنای مفهومی آن بوده و ابداً موضوع توهین در کار نبوده است. این معنی را در واژه "شیطان" و واژه

"فرشته" نیز می‌توان مشاهده کرد. همواره تصور می‌شد شیطان وجودی است که در مقابل ذات الوهیت قیام کرده و از فرمان او سرپیچی نموده است. مثلاً در کلام حضرت مسیح (انجیل متی، باب 16، آیه 23) خطاب به پطرس، که اول من آمن به ایشان است، این لفظ را مشاهده می‌کنیم که فرمود، "دور شو از من ای شیطان؛ زیرا که باعث لغزش من می‌باشی. زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی؛" در حالی که می‌دانیم پطرس همان کسی است که حضرت مسیح (همان مأخذ، آیه 18) به او فرمود، "ترا میگویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت."

بنابراین، شیطان نیز به آن معنی که در ادوار سالفه تصور می‌شد وجود ندارد و در واقع نفس انسان است که در مقابل اراده الهی مقاومت می‌کند و سعی دارد در مقابل مقام انسانیت این اشرف مخلوقات قد علم کند و او را از معرفت الهی باز دارد. شیطان در واقع همان گرگ یا رقشاء یا افعی مکنون در وجود انسان است. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به سید مهدی گلپایگانی در معنای "شیطان" که، طبق مندرجات انجیل، قصد فریب دادن حضرت مسیح را داشت می‌فرماید:

"مقصد از شیطان عالم طبیعت بشری است که انسان را به رذائل اخلاق تشویق می‌نماید. از جمله منازعه بقا و درندگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاریه که منبعث از عالم طبیعت است. یعنی شیطان عبارت از قوای طبیعت است که آن در عالم حقیقت به نفس اماره تعبیر شده. پس مقصد از عبارت انجیل این است که عالم طبیعت حضرت مسیح را دلالت بر موافقت نمود. به سبب این قوای طبیعی تمکن تام در عالم طبیعت نماید.... نورانیت حضرت و روحانیت حضرت مقاومت طبیعت کرد و هواجس طبیعت را رد نمود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 278)

فرشتگان نیز نفوس مقرب به درگاه الهی هستند. یعنی از این عالم کاملاً منقطع شده و دل به عالم بالا بسته‌اند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

"حال وقت آن است که شما ردای تعلق به این عالم فانی را خلع کنید و از عالم بشریت به کلی منسلخ گردید، ملائکه آسمانی شوید." (مکاتیب 3، ص 18)

در لوح دیگر می‌فرماید، "نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متصف گشته‌اند آن نفوس از ملائکه عالین و ملائکه مقربین محسوبند." (قاموس ایقان، ص 1522)

در لوحی دیگر نازل، "مقصود از جنود آسمانی نفوسی هستند که به کلی از عالم بشریت منسلخ و منقلب به نفوس ملکوتی و ملائکه آسمانی گشته‌اند. این نفوس اشعه شمس حقیقتند که آفاق را روشن می‌نمایند." (مکاتیب، ج 3، ص 27)

بنابراین، تمثیل و تشبیه در آثار مبارکه بسیار است و اگر به ظاهر قضاوت شود که مقصود توهین بوده یا اعتقاد به وجود فرشته و شیطان مطرح شده است، ره به خطا برده شده و از صراط مستقیم حق و حقیقت دور افتاده است.